

عظیمی در کتب فارسی و عربی و ریاضی و نجوم و طب و فلسفه و ادب و تاریخ و جغرافیا

هدیه سراج الاخبار

کتاب

الاصناف

تالیف

مدیر و سر محرر سراج الاخبار آقای

محمود طریقی

در مطبعه دار السلطنه کابل السی اجتهاد هم مطبعه الحاج عبدالقادر
پسر طریقی مرحوم بر روی طبع آراسته گردید

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE3315

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

المقدمة

سید و شاعر حقانی حضرت خاقان نایزال گمانہ ردا

و درود بردارد از پاک حضرت لبرقی خاتم الانبیاء

محمد مصطفی صلوات اللہ علیہ و آلہ و صحبہ و سلم

سراست از آری و اصحاب و شیخ

شایانہ و تقدیر مسکن و تکریم از استاد و مولانا و مولانا

سرنیزه با او تیغهای او را در پاپا بر عموم عالم ابراهیم
 متوجه شده نه بر خصوص ! مقصد ما تنها یک
 سؤال
 تقصیر و تحسین احوال مالک است سلامت که برای
 استفهامی، (آیا چه باید کرد؟) یک
 زمین تلمیحه تدارک کرده بتوانیم
 اگر چه بعضی از اخطاها مشاهده میشود
 این نکته مهم را درک کرده رسمیت در
 شیعه و غیره عواید را ترک نمود و دلچسپ
 رسوخ و تگن پیدا کرده بود که زایل شود
 انجام و ختام دولت صفوی یک درام
 و ...

برای ایران بجوم بروند . دولت صفوی را
 به هم زده ایران را سرحد در زیر قبضه آوردند
 اگر چه دو بار دولت عثمانیه در حمایت
 آن کوشش نموده با افغانها محاربه نمود
 و باز دولت روسیه نیز عثمانیه را
 اجزا کرد ولی بعد از منتهای در آنگر
 از وقت افغانها و عثمانیهها و پیروان
 دور اندیش و انشعابهای آنها که پیوسته
 بسیار سهولت و آسانی میخواستند که
 که یکدست و مستقل بسیار رستخیزان خود را
 در ایران تشکیل بدهند ، و افغانها نیز

رفع نموده در سیاست یک اتفاق مثبت
 تجاوزهی و تدافعی بسیار مثبتی عقد کرده
 میباشند. درین اثنا از قوم افشار
 ایران نام یک قهرمان چسبیده و در
 قیام نموده افغانان را از ایران بیرون
 کشید. و در ایران سلطنت نمود و افغانان
 نمودند و غیر از ایران : افغانستان
 و ماوراءالنهر را نیز ضبط و تسخیر و قوت
 خود را تا هندستان توسعه و تهنید نمود
 است. ولی دولتی که او تشکیل داده
 بود بعد از خودش باز نمانده و محو

و منقرض گردید . چنانچه در افغانستان
 دولت (در اینته افغانیه) از طرف (احمد شاه
 ابدالی) تأسیس و بنیاد یافت در ایران
 نیز از طرف (عبد الکریم) نام یک مرد
 با حثایت هوشمندی دولت (زند)
 تشکیل گرفت که آنهم در ازک مدتی
 انقراض یافت (آقا محمد خان) نام
 یک شخصیکه که به (قاجار) نام یک قبیله ترکمان
 جهت شمالی ایران منسوب بود ظهور نمود و دولت
 قاجاریه را که امروزه روز برقرار و بر دوام
 است تأسیس و تشکیل داد . بعد از آقا محمد خان

(فتحعلی شاه) ، و بعد از آن محمد شاه و بعد از

جناب (ناصرالدین شاه) و بعد از آن

(مظفرالدین شاه) طاب مشواهم بر تخت

سلطنت ایران جلوس نموده اند .

زمان سلطنت مرحوم ناصرالدین شاه

چنان یک راحت و آسایش داخلی و خار

مرد نموده که ایران نظیر آنرا کمتر بیاد میداد

در عین زمان چنان عظمت و تن پروری

و بیکار می گذشته که انسان را حیرت و

میداد . جلوس بادشاه مغفور ایران با جلوس

امیرالمودر حالایی او ترا یا مجارستان

(فرانسوا ژوزه ف) تقریباً تقرب دارد.
 پس چون این دو طرفت زمان را در
 اوستریا و ایران مقایسه کنیم در پیش
 آن فعالیت و این عظامت بخیریت و گ
 پنج چیز می یابیم. در حالیکه بطرف می چل
 سال در اوستریا تجارتان هزارا
 کتب با دارالعلومها، صنایع خانه ها،
 کتب خانه ها، انجمنها می علی بوجود
 آمد در ایران هیچ اثری از آنها دیده
 نشده. در حالیکه در اوستریا تجارتان
 کتبتیها می بخارند و می بران تجارت

و حرب ساخته شد در ایران یک فلک
 هم بوجود آورده شد. با وجودیکه
 اوستریا بقدر ایران بجز رانین
 مالک نیست. در حالیکه ملت اوستریا
 هزاران قاپو بیکجا و دارالصناعه ها، و
 و مخترعات عجیب و غریبی را مالک
 گردیدند ملت ایران بجز اینکه بعضی
 صنایعها می قدیمی خود داشته باشند
 قالین ها، فی و غیره نیز از دست دارند
 وگرچه هیچ چیزی نیاقتند. در حالیکه دولت
 اوستریا قریب یک میلیون عساکر ^{تسلیم}

معلم پر خوب و تفنگ و بصد ما افسر ما
 دارگان هر چهار اما لک گردید دولت
 ایران در پی تدارک یکی از اینها ازنی
 اندیشه هم ندوانید ما از آن یک غنچه
 دو غنچه عسکر منتظره ایران بحث نمیدانیم
 زیرا آنرا از او نمیدانیم ! . . .
 حال آنکه در همان عصر افغانستان
 دور از همه گان نیز بقدر یک لک عسکر
 منتظم معلم طرز جدید را با سلاح ^ن و وقت
 بطرز بسیار کفلی تدارک کرده نوشته
 بود . . . در حرم مظفرالدین شاه با دوشاه

بیدار مغزی بود. اگر چه برای یک
 وقت خود بسی خیر را و اهلها یکی ^{نشدند} ^{نشدند}
 ولی اجل اما نشنیدند او و با همه آواز
 آرزو مای خیر خواهاش در زیر خاک
 پنهان ساخت.

(محمد علی شاه) یک ناخلفی برآید
 بر آنچه که پدرش کرده بود سر اسر ^{نشدند}
 حرکت کردن گرفت. اختلاف ^{نشدند}
 در مابین او و ملت بوقوع آمد و او ^{نشدند}
 رقیب شمالی و جنوبی ایران فرصت را
 غنیمت دانسته یکی آنرا و دیگری این را

اگر کسی منافع شخصی در حق پرستی خودشان
 ساختند و کرده و میکنند بر آنچه کردند
 و میکنند که بومی و قومی است آن در این
 است ، و آن حرکات و وقوعات
 است که موجب این سوال استفتیائیه

(آیا چه باید کرد ؟) میشود .

حالا یک قدری بسوی آخر جزیره یعنی

افغانستان نظر اندازیم ببینیم که :

افغانستان آیا چه کردنیها؟

افغانستان یک قطعه بزرگ آسیا

و منطقی است که تاریخ از زمانها

قدیمی موجودیت از نشان میدهد، و قوم
 افغان نیز از قومهای قدیم دنیا است که
 تا از زمانهای پیش او بیان در همین قلم
 افغانستان که در آنوقتها (بکابلستان)
 یا (زابلستان) معروف بود سکون
 دارند قسطنطین شاه کابل و زال اورستم
 و گلب کو بنزاد و غیره از حکایات
 اساطیر اولین آفت. حتی بعضی
 نام پهلوان مشهور یکدیگر تواریخ قدیمه ایران
 به (پشتون) مذکور شده است از کلمه
 (پشتون) یا (پنجتون) که نام اصلی افغانها

بربان خودشان است مأخوذ پنداشته
اند. یعنی (پشتون) پشتون یعنی افغان
بوده است!

قدیمترین مورخین دنیا (هرودوت)
یونانیست که ابوالمورخین معروف است
مورخ مذکور در تاریخ خود که چار و پنجم عصر
پیشتر از میلاد عیسی ^{علمیه} اسلام نوشته
از زبان (اسکیلاقیس) نام سیاح
یونانی که از طرف اسفند یار به آن طرفها
مورافستاده شده بود نام افغان
پادنا تخریفی ذکر کرده (آغاوان)

نوشتہ است کہ آغاوان نیز از کلمہ
(اسواغان) کہ بزبان سانسکریت بمعنی
(سوار) می آید غلط و تحریف شدہ است
والحاصل ما از تفصیلات تواریخ قدیمہ
آن صرف نظر کردہ و از دو لقبہای
افغانی و غیر افغانی کہ قبل از سلطنت
درانی در آن تشکیل یافتہ نیز بحث نرود
تہا از ابتدا می سنہ (۱۱۶۰) کہ
دولت افغانستان باطلت خود استقلال
پیدا کردہ بحث میرانیم و می بینیم کہ در تقدیر
گذشتہ چہ کردہ اند

پیش از سنه مذکوره افغانستان
 گاهی از مالک ایران و گاهی از
 مالک هندوستان شمرده می شد.
 بعد از وفات (نادرشاه) مشهور (احمدشاه)
 که از امرای قبایل افغانیه و از سرداران
 طغانیه صدوزائی ابدالی در افغانستان
 اعلان استقلال نموده شهر (قندهار)
 آباد، و پامی تخت خود را در آن بنا
 نهاد. همه قبایل، و عشایر افغانیه
 او را بعنوان (احمدشاه بابا) ^{سلطنت}
 قبول کرده بفتحات و توسیع بلاد

آغاز نهادند. در زمان سلطنت احمد شاه
 غیر از همین دایره حدود موجوده امروز
 افغانستان یک قسمی از ایران و بممه
 سیستان و تمام بلوچستان بودند
 و یک قسمی از هندوستان و ایالت
 کشمیر به ولایت افغانستان ملحق گردید
 و افغانستان یکدولت بسیار جمعی
 در آسیای اسیاس و بنیاد یافت. ولی
 هزاران فوس که در زمان پسر چای
 (تیمور شاه) دولت که چکتر گردید
 پاسی تخت نیز (بکابل) انتقال نمود

بعد از تیمور شاه در ماهین پسرانش
 بسبب بلاهای کثرت زوجات و افزون

شیراز و گان و دم تربینه کانه شان
 بی اتفاقها و خانه جنگیها، و بعد یگر خود

کو در دنیا که از ما در ایرانی برای ش
 در پیشگاه و دیروز و سیدان یافت، عملت

گردد و در پیشگاه و سیدان یافت، عملت

ماهین خودشان با همه یگر در او بختند،

خوبها بختند، تخمهای عدوتها در ماهین

به یگانشان کاشتهند، در همین زمان و

عملت نیز کثرت شده، و سیدان

درین اثنا تا انگلیز با سیر از طرف شرق
 به افغانستان تقرب می نمودند. و یگانگان
 مناسبات با هم پیدا می شد. تا آنکه
 (شاه شجاع) که آخرترین پادشاهان
 صدوزانی از ذریت (احمدشاه) بود
 بجهت سیاحت انگلیزها گول خورده و قائم
 و پیش از آنکه اردوی انگلیز به
 اردوی مکرل انگلیز را در افغانستان احوال
 نمود. مردمان افغانستان ازین داخل
 شدن اجنبی غیردین در خاک پاک متحیر
 وطنشان و اسارت خود را بدست

انگیزان رسم و ابا نمودند
 انیر ابریم بگوئیم که از طایفه محمد زائی
 در دانی سردار پاینده و خان تقصیب
 (سردار خان) یک ... سردار نیک نهاد
 تجسته میری بود که از امرای بسیار هم
 و عهد و زبان شان صد وزائی شمرده
 می شدند این ذات اولادها
 رشد و اقتدار بسیار می داشتند
 در اواخر سلطنت صد وزائی از اولاد
 سردار پاینده و خان تقصیب که بدین
 جور دستگیر شده زان (تقصیب) رسید و بود

و بعد از آن پسر بزرگش (وزیر فتح خان)
 نیز از دست (شاه محمود) کشته شده

بود. همه مردم افغانستان از ظلم و استبداد
 قلیانیه صد وزائی روگردان شده ^{نفس} ظاهر

محمد زائی یک استعداد و قابلیت عظیم
 سلطنت را مالک شده بودند.

بنام علیا انگیزان (سردار و دست محمد زائی)

که مؤخر آبلقب (امیر کبیر) پادشاه

مستقل کل افغانستان گردیدند.

و با نفوذترین و هوشمندترین همه

برادران خود بودند با همه اولاد محمد زائی ^{لها}

و بعضی از برادران شان توقیف نموده
 بهندوستان محفوظاً فرستادند. مگر
 بزرگترین فرزندان شان (سر داوید کبرخان)
 که لقب (وزیر) ملقب بود و بیک
 تقریباً بسوی ترکستان بفرار کامیاب
 آمد. و آنجا عودت نموده و بر روی
 و عشایر اقوام مختلفه واقعاتی بیان نامه
 نشر و تبلیغ نموده، و همه ملت افغان
 عموماً اعلان جهاد کرده و وزیر کمان انیسر
 شهزاده مذکور با انگلیزان بحرب آغاز نهادند
 انگلیزان بر مالک شدن شان

بر افغانستان چنان مین و خاطر جمع شده
 بودند. که عیال و اطفال خود را نیز آورده
 علاوه تا توطن و تملک تمام و رزیده بودند.
 ولی غافل از اینکه در افغانستان بجز
 افغان دیگر کسی توطن کرده نمیتواند...
 این محاربه نتیجه دشمن و فحش برای انگلیزان
 بخشید. غیر از مردان و زنان و اطفالی
 که اسیر شدند باقی همه کشته شدند
 انگلیزان از طو پخانه و رساله و پیاده از کابل
 تا بجلال آباد عموماً بقتل رسیدند. تنها
 یک واکتر انگلیزی بود که بجا لبتم جان

بجلال با رسیدن خبر فلاکت او محمود بن
 اردور بمشروطه، جلال آبا و رسانید
 توانست. (شام شجاع) مذکور اگر چه
 در آخر با برد سینه انگلیزان، و گول خورد
 خود کسب و قوف کرده توانست بود
 اما پیش از آنکه یک چاره بتواند
 از طرف بعضی سرداران افغان نقل
 و کونیت صدوزای برو ختم شد
 رسید بمقصود ما چون تاریخ نویسی
 از آنرو و اجمال واقعات را مینویسیم
 احوالی برین توغات برین نتیجه داد که
 حکم مصوبه انگلیزی بهند اسرا می خوشتر

با اسرار سی افغان مبارزه کرده امارت
 مستقلاً امیر کبیر تبت مکان اعلی حضرت
 (امیر دوست محمد خان) را تصدیق نمود
 و یک معاهده عقد نموده امیر شاریک
 بکال اعزاز و اکرام بهار سلطنت کابل
 روانه گردید.

زمان سلطنت امیر کبیر پشاور

راحت و رفاهیت تمامی مردم نمود
 اگر چه در اصلاحات داخله کوشش بسیار
 مصروف گردید، و تمام مالکین شریعت
 به اداره مرکزی دارالاستقلال کابل

شه افغانستان یکد ولت با اقدار
 مالک الرقابی گردید. ولی در سیاست
 خارجی هیچ غور و تدقیق و براسی تعلیم و تربیت
 عمومی هیچ تشبث و اقدامی بعمل نیامد.
 بعد از وفات امیر کبیر باز بلا
 بی اتفاقی بر اوران و خان جنگلیها پس
 خانان سوز ویران کن خاندان درما
 پسران امیر کبیر در گرفت مدتی مملکت
 پامال هرج و مرج قتل و قتل بد دیگرشان
 شد. درین فرصتها بود که بلوچستانها
 و شالکوته د ویره تا ویش در و غیره

از دست بر رفت . ایزرا هم بگوئیم که بگانه
 موجب این خانه جنگیها و بی اتفاتی برادران
 از دو چیز بود : یکی تکثیر زوجات بود .
 ما تعدد زوجات نمیگوئیم تکثیر زوجات
 میگوئیم . زیرا تعدد زوجات عبارت از
 همان چهار زوجه معدوده است که بیست
 آنرا احتیاطاً در زیر بعضی شرایط موقوفه
 جو از داده است . ولی تکثیر زوجات
 عبارت از بیست و سی و چهل زوجه است
 که از هر کدام آنها یک و اندصالحی یا
 هم بدنیاید ! این بی اتفاتی اولادها

انباتها از ابتدا ای طغولیت آغاز می نهاد
 رفاهیت را در ^{سینه} بچشمها داده تا و لاله تا و
 دایه تا از آغاز کار اساسا من تقاضی را
 می نهاد و دیگر اینکه تربیت و تعلیم
 شهزادگان بصورت اکل اجزای می شده
 بجزر که بدین آمده بودند سردار و صاحب
 گفته شده به انواع اجود و اجیبا شده
 می شدند و محسن علی شان اکثر
 آنچه خواندن کتاب فارسی و نوشتن
 یک امر و احکام منحصرا ماند از احوال
 عالم خارج هیچ توقف و معطله مانی نبودند

ذاتاً بخیر می و بیعیله که می چنان مکرر
 که هیچ کس از آن زمان را نمی زود است
 و الحاصل اگر چه در اسلام سعادت
 افغانستان بر داری همیشه غنی است
 قرار یافت و باز همه افغانستان
 یک مرکز مستقل مربوط گردید و وقت
 شصت هفتاد هزار عسکر نظامی
 هر از جدید حاضر نمود و تا یکدیگر
 به نیت برآوردن کار راه
 خطای سیاسی که پیش از این
 از گول خوردن به سینه او است

و اعلان حرب نمودن با دولت انگلیز
 بود مغلوب گردید و ببرکستان رفته
 در نزار شریف وفات یافت .

پیش از امیر محمد یعقوب خان که

بعد از مجلس چند ساله پدر خود از مجلس

برآمده در چنان وقت بسیار نازک

بر تخت حکومت جلوس نمود از سر ایام

مجلس خانه چند ساله و سوراقتش را

بعضی مشاورین و قرنامی مالایق یک

بسیار مضر و غیر نافع با انگلیز آن عقد

نموده که نتیجه آن بقتل (کناری) و مجبور

خود او بهندوستان فرستادند و منجر شده
 دفعه دوم بازار انگلیزها افغانستان را استیلا
 نمود. جنرال (رودرست) مشهور در کابل
 انتقام (کنسارمی) را بهانه گرفته یکبار
 بر پا کرد. و در هر روز پنج ده بیست بیست و
 دهن را برداشته کشیدن گرفت. بعضی
 از خائنان و ظلم، دین و ایمان و جدا
 خود را از سبب سعیلی و بخیر می و وطن و ملت
 و دیانت ناشناسی بیک جیفه و نیت
 دنیوی سودا کرده انواع دناستها و
 بی شرفیها اجرا کردند که صحایف تاریخ

افغانستان تا به ابد نامهای آنها را ^{طاعت}

یاد و تذکار خواهد کرد.

امالی عمه تا بر انگیزان قیام کردند

طمان در هر طرف اعلان جهاد نمودند

زنان در پیر بر نامهای کس که دشمن سلاح گرفته

میتوانست بمیدان حرب خود را بر تان

کردند و در هر طرف بر انگیزان ^{مستقام}

میستماغیز بر پاگردید همه اردوهای

انگلیز در قلعه مستحکم (شیرپور) که

ایر شیر علیخان مرحوم آنرا در نزدیک

شهر کابل یک وضعیت حریبه بسیار ^{طمان}

برای یک اردوی عسکری اتفاقاً
 اتفاقاً شوه بوده. حضور گردید و در قندار
 نیز اردوی شان حضور بود. تهنیت و ^{کتاب} ^{کتاب}
 سالی بقی که بر انگیزان ^{مستقیم} آمده بود
 در بنبار نیز بیشتر اذان آمدنی بود
 زیرا درین اثنا ناخبر و بیست ^{شستن} ^{شستن}
 خانان ^{مستقیم} ^{مستقیم} ^{مستقیم} ^{مستقیم} ^{مستقیم} ^{مستقیم}
 خلاصه ^{مستقیم} ^{مستقیم} ^{مستقیم} ^{مستقیم} ^{مستقیم} ^{مستقیم}
 در رسیدن در حالیکه ^{مستقیم} ^{مستقیم} ^{مستقیم} ^{مستقیم} ^{مستقیم} ^{مستقیم}
 پادشاه و ^{مستقیم} ^{مستقیم} ^{مستقیم} ^{مستقیم} ^{مستقیم} ^{مستقیم}
 بنود ^{مستقیم} ^{مستقیم} ^{مستقیم} ^{مستقیم} ^{مستقیم} ^{مستقیم}

بر انگیزان بر پاگردند و چون آئین یک
 قومانندان جلالت و شجاعت نشان
 بسیار جسور و جوانمرد می مانند اعلی حضرت
 ضیاء الملک و الدین امیر عبدالرحمن خان
 برین ملت وطن پرور با غیرتی که مانند
 شیران گرسنه بخون دشمنان وطن نشسته
 عموماً بر پا خواسته اند پیدا شود
 آیا چه شور و ستا خیز نیست که بر پانگردد
 دولت فخر انگیز سیاست
 خوبی بکار برده پیش از آنکه امیر مغفور
 بسوی کابل حرکت کند بعضی از نامور

آگاه جسد غمخور و رآید . حال او در اینجا اگر کسی

که در نواقص ذات انحصار است نماند

مغفور یک شی بسیار ^{عظیم} بود و دانسته

انگلیستان دارد و معجز آنرا انکار کرده

نمی تواند . زیرا اگر قضیه ^{فلاکتها} نبودند پس

بزرگی برار دوی دولت انگلیس ^{ار} دارد

اگر دولت همه انگلیس ^{ار} شود که حقوق

حکمرانی افغانستان را تصدیق کرده است

دولت علیه افغانستان نیز این ^{ار}

ثابت می تواند که او را ^{ار} از او

پساک حقوقی نجات داده است .

این یک دور بود و می براسه
 افغانستان بود و زیرا بعد از آن که یک
 دولت جدیدی در افغانستان پدید آمد
 باز دولت مستقل افغانستان تأسیس
 و بنیاد یافت و در مدت سلطنت
 خانان مغفور اجرائات و ترقیاتی که بر
 کار آمده در اینجا موضوع بحث نمیباشد
 چونکه هنوز از خاطر ما فراموش نشود
 بطریق اجمال بنقده میگوئیم که
 خانان مغفور افغانستان را یک دولت
 قوی تشکیلید بسیار با قوت و اقتدار می

مجلس اول

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الذي جاء به الحق والهدى
والهدى والهدى والهدى

والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الذي جاء به الحق والهدى
والهدى والهدى والهدى

والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الذي جاء به الحق والهدى
والهدى والهدى والهدى

والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الذي جاء به الحق والهدى
والهدى والهدى والهدى

والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الذي جاء به الحق والهدى
والهدى والهدى والهدى

والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الذي جاء به الحق والهدى
والهدى والهدى والهدى

والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الذي جاء به الحق والهدى
والهدى والهدى والهدى

والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الذي جاء به الحق والهدى
والهدى والهدى والهدى

والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الذي جاء به الحق والهدى
والهدى والهدى والهدى

بنا است و وقت نشینید آنکه در آنکه
شاید ترا روی نام و اعتدالی است
شود جا دارد و ازین است که است

بر سوال است
سوال است
ایا اینها...

مجبور میشود بلی سلسله آنها مجبور اند
که از بهر خود در فوق این را بکنند
و یک فکر می و تدبیری بجا از خود بیند
وقت بسیار نازک بسیار سنگین است
مفقود عمل بیدرنگ است . یک وقت
تخلت بگردن سار است . یک روز

خود را بشناسد یکا پس از آن وقت است

یکما پس از آن وقت یکسال عقبتان

یکسال عقبتان مذکور، یک عمر افسوس

خوردن است که در آن حال همه اشجار

احجار، کوه و دشت، ساقضا بیگانه

حال طعنه مال انحصار را خواهند خواند:

«الآن قد ندمت ولا ينفع الندم»

«(ترجمه)»

«(حال آنکه من تادمت و سود می نمیدهد)»

اگر بنظر غور و تدقیق بسوی (چه بودیم)

و چه شدیم؟) خود ما، (و آیا چه کردیم)

خود ما نظر کنیم مسئله (آیا چه باید کرد؟)

خود بخود بیدار نمی‌شود. بعضی میگویند که ما
 هر چه از حال ما خبر خود را با حال هزاره
 سال پیشتر خود در نسبت بدیم امر عالی می‌نمایند
 آن صفت است و آن شایسته آن اخلاق

خس را بدست آوردن به صاحب
 و یا بعین شدن سوخت است آن
 و آن زمان چون بصر و زمان سعادت
 را بود یک بود پر تو تا بشر آن مهر منیر و لها
 روشن بود جدا آنها را احصاء داشته بود
 اما هر قدر که از انشس درخشان دورتر
 شد ایم بهانقه خلعت و تیره گی ما را فردا

گرفتار است
 حال آنکه ما این سخن را یکسره نپذیریم
 حاشیته می شماریم ، و حقیقت را بدین گونه
 جلوه گر می کنیم ، با ظلمت ، و تیره رویی
 عقب ماندن خود را از دور شدن
 نور نمی بینیم ، زیرا آن نور چنان نوری
 نیست که تا با دایم القیامت از ما دور
 شود ، اگر آن نور منحصر بر زمانه ما و عصر ما
 نبود و از عصر سعادت یک قدم پایین
 شامل نمی شد ، ولی ما برین ایمان آورده ایم
 که آن نور برای روشن ساختن همه عالم است

آیه اگر بشریت نازل شود و در آنجا

بسته عالم از این استخوانها میکند

یگانگی این عظمت و تیره گی و این است

در چینی ما این است که با خود را خود را

نور و در انداخته ایم و بس

قرآن عظیم است یک کتاب

تقدس قویم ، و یک شهبان کلمه

سستیست که برای پدایت و در پناه

بسته بنی نوع بشر نازل شده است

بزار افسوس که بسیاری از ما مسلمانان

آن کتاب تقدس زنده گی بخش ابروی

گرفته است .

حال آنکه ما این سخن را یک عذر بنگیم
 جانشینی بشماریم ، و حقیقت را بدیگر صورت
 جاود و گرمی بسنیم ، ما خلقت ، و تیره گی ، و
 عقب ماندن خود را از دور شدن ان
 نورنی بسنیم . زیرا آن نور چنان نوری
 نیست که تا با دوام اقیامت از مادو
 شود . اگر آن نور منحصر بر زمانه او عصر
 پیو بود از عصر سعادت یک قدم باین
 شامل نمی شد . ولی ما برین ایان آورده ایم
 که آن نور برای روشن ساختن همه عالم بود

باب آید شرف نزول فرموده ، و تا به
 همه عالم اذان استناده میکند . سبب
 یگانگی این خلقت و تیره گی در این توحید
 و پیشی ما این است که ما خود را خود اذنان

نور دور انداخته ایم و پس

قرآن عظیم شان یک کتاب

مقدس تویم ، و یک منهج مکتوم

مستقیمیت که برای پدایت در بهمان

همه بنی نوع بشر نازل شده است

هزار افسوس که بسیاری از ما مسلمانان

آن کتاب مقدس زنده گی بخش را برای ما

مردگان خود مخصوص نموده ایم، و تنها برای

خوانندگان به ارجح مردگان خود نیست

میگیریم. آن کتاب معظم را که برای

شفا در قسمت غائبان نامدار فرموده شد

کتاب مرده گان میدانیم. از هر جا

بیشتر قرائت قرآن گیریم را در

قبرستانها بجز مرده گان می شنویم!

مقصد این نیست که بروح مرده گان

قرآن خوانده نشود. بلکه مقصد این است

که زنده گان بر آن زنده گانی خود نیز

آزاد بخوانند.

همه فلاکتها و مصیبتها تیکه بر تیکه
 از جابل بودن ما بقرآن خود ما، در ظرف
 انسانیت خود ما و خود ما و انسان
 و جهان میباشد همه بی ترس و تاد
 و مفلسی ما از یسعی و مخیرست . قرآن
 عظیم الشان است که علم را حیات و جهل را
 موت ، و علم را نور ، جهل را ظلمت ما نشان
 داده است . برار افسوس که ما قرآن
 خود را زود میخوانیم و زود از بر میکنیم
 ولی معانی آن هیچ غور نمیکنیم . این سلاح
 جهانگیر خود را بر مقتضای زمان و عصر خود

تطبیق و استعمال میکنیم . قرآن بامت
 که از مسخر بودن همه اشیای کائنات
 را با تفسیر و بیان میکند . پس ما اگر
 آن بیان مومنین به خود را دستور العمل
 اتخاذ کرده بواسطه علم و فن اصول
 تغذیه اشیا را برای استفاده آنها
 خود و بلاد خود بسازیم ، و حکم خود را
 بر کوهها ، و معدنها ، و دریاها ، و نهرا
 جاری نمانیم بجز اینکه متابعت حکم قرآن
 خود را کرده باشیم و اگر چه خواهد
 بود !

کتاب نیکو خرد

ای اعراننا السلامین! کردنیها
 بسیار خردی داریم و وقت بسیار
 تنگ، هر چه که دنی با شوم زود بکنیم
 و زود دست و پا بزنیم، و زود بگذرد
 شویم. و گرنه زود باشد که در
 خواب شکار شویم چنانچه بسیاری
 در خواب شکار شدند.

اولاً - (قرآن عظیم شریف)
 خرد را بسیار بخوائیم، و احکام حلیل او را
 زود بینا و آفرین خودمان را بخوائیم.

و برای آن مجلسهای علمیه بسیار
 بزرگی از علما، و حکما، و متفکرین اسلام
 در هر عصری از آنجا است که در آنجا
 و بهمی، در آن مجلسها در آن کتاب
 مقدس ربانی غور و تدقیق شده
 و نکات سعادت آیات پر
 محبت آنرا بیجه زبانها بسیک
 مسلمانان به آن مشکین نشه نموده
 بصورت بسیار واقف بر عالم اسلام
 پرکنده سازیم. تا مسلمانها
 بدانند که قرآن کریم تنها کتاب

آخرت و مردهگان نیست بلکه کتاب
 جمله کائنات و موجودات است ^{عطا} که
 فرمودن آن کتاب به کائنات در ^{عطا}
 را با عطا فرموده است. از جمله
 بقران است که مانند (رشوت)
 یک فعل قبیح و نجس را ارتکاب میکنیم
 (دروغ) میگوئیم، (غیبت) و (نفاق)
 و (ریا) را شعار خود می سازیم
 (اقترا)، و (پنهان) را آلات کین
 و حسد ساخته اخوت، و پسر دی و ^{عطا}
 پدیدگر را به آن از بیخ بر میکنیم. و بی

کارهای دیگری که به بیان نمی آید هم
 بحال جزات ترکب میجویم. از هر عیب
 اینکه چون یک دور کت نماز نقلی
 یا یک چیزی تلاوت قرآن کردم
 کفاره همه آن کلماتیست
 حال آنکه نماز اگر خوانده شود تنها
 آن نفس خود انسان میرسد
 و این کتاب اینچنینا به اساس
 روزه می اندازد. چنانچه نماز قرآن
 در هر شده اینچنینا نیز تقریر آن
 گشته پس اگر عالم حقیقی قرآن

خود میبودیم چنین نبودیم .
 ثانیاً — (اتحاد) را بقول
 قرآن عظیم الشان خود اساس
 مسلک اتحاد کنیم . و این اتحاد
 یعنی یگانگی و اتفاق را از افراد
 آغاز کرده در همه اقوام و قبایل
 و عشا بر مثل مختلفه اسلامیّه سار
 و جاری نمائیم که اینهم بعد از کارها
 و سعیها و کوششهای بلیغ متوقف
 است . جمعیتها ، دارالاندوه ، ماه مجلسها
 کتبهها در هر طرف حاکم اسلامیّه

تشکیل یافتن لازم است، علی‌التخصیص
 در ایام حج و عیدین متوره و کتبه کتبه
 که طوایف مختلفه اسلامیه در آنجا
 جمع می‌آیند، این اتحاد و منی بر محافظه
 موجودیت، و ترقی و تعالی اسلامیه
 میباشد. و نگه‌داران را از شمله
 (اتحاد اسلام) یک برآیند
 اندیشه غیر اختیاری حاصل شود
 حال آنکه مقصد ما در بلکه به اسلام
 از تعبیر اتحاد اسلام این نیست
 که اسلام برای قیام بر نصاری

اتحاد کنند. بی بلکه مقصد از اتحاد
 اسلام اتحاد برای ترقی و تکمیل دین
 و تعاون است. مثلا اگر مقصد
 از اتحاد اسلام برای تکمیل اسلام
 بر نصرا باشد از یگانه اتحاد
 غیر از ضرر و نقصان دیگر اصلاح
 و بهبودی حاصل نیست. مسلمانان
 هندوستان، یا چین، یا کرمان را
 بر دلتها می مبنوه حاکم شان
 بضیان و قیام و حمد آور می تشویق
 و ترغیب دادند نهایت بسیار فحشی

شمرده میشود. مقصد از اثحاد
 آنها این است که بغض و نفاق
 خود را از همه یگر برفق ووداد آفا
 و اثحاد تحویل داده متفقاً
 و متحداً در محافظه قرآن و ایمان
 و محافظه حقوق و شرف با عموم
 مسلمانان اثحاد کنند و در
 معارف و فنون بدرجه قوت
 حاکم خود خودشان را رسانیده
 بهم برادران محتاج و آزاد
 خودشان را بحکالات خود مستفید

کتویم حقوق استغاده ما می ماوی
 خود را محافظه بقوا کنند
 الحمد لله که یوما فیو ما این حیات اتحادیه
 در هر طرف میان مسلمانان بنظر
 مسرت و افتخار باشد میکنیم
 قرآن عظیم ایشان اتحاد را
 امر فرموده . بسبب دور افتاد
 از معانی احکام قرآن کیم
 در هر طرف چون نظر کنیم
 از اتحاد و اتفاق دور تر می بینیم
 مالک عثمانیه را در یک گرداب

بی اتحادی، و بی اقتسابی
مستغرق می یابیم، ایران را
از آن هم بدتر، افغانستان
مسلوم که زائیهها، و خلیصا،
و طایفه ها، و قوم ها و قبیلها،
در ما بین خودشان چه
عداوتها، و چه رقابتها و چه
هم چسبها و چه خونریزیها
دارند، لهذا مسلمانان را
لازم است که تخم اتحاد را
بقوت ایمان کامل بر قرآن خود

در فرزند عالم اسلام بکار رفت
و شرف نامی سعادت آن را

بینند

ثالثاً — در علوم و صنایع

مانند یکسال کم شده خود دارند

در عقب آن بدویم و بدست آیم

علی الخصوص دولت‌های آزاد و مستقل

مثلاً بحال تأسف می بینیم که دولت‌ها

عثمانی، دایران، و افغانستان

از معاونان یعنی گانهای خودشان

بهر استفاده کرده نغیواستند

و در دلها می آید و پادشاه تنها از کاهها
 ملک خودشان بلکه از کاههای
 روی زمین استفاده میکنند
 بلکه غیر از معادن طبیعی بر استخراج
 معدنیات صنعت نیز متکی اند .
 زیرا آنها علم افراد دارند ، و ما علم آنرا
 نداریم . هزاره ان چیز است که ما سبب
 عدم علم آن ازان محروم مانده ایم .
 و دیگر آن سبب علم آن به آن نایل
 شده اند که در اینجا ما تنها بیک معادن
 شال آوردیم . چگونه چاره خود بیست

آوردن آن برای افغانستان
 و ایران ، غیر از فرستادن
 و نشر نمودن اولاد خود شازا
 بکتابها و دارالفنونها و صنایع
 خانه نامی روی زمین و اساس
 دادن مکاتب فنیّه و علی الخصوص
 مکاتب ابتدائیه و رشیدیّه را
 در وطن دیگر چاره دید و میشود
 ولی اگر از امروز بکار آغاز کنیم
 ده سال بعد ازین ثمره آنرا
 خواهیم دید ، و هر چه پستر بمانیم

قضیه همه عکس شدن در طرف
 یک چند سال نتیجه پذیر میگردد
 اگر چه کردنیهای ضروری بسیار
 داریم و ولی ما در نیوقت بهین چهار
 عنصر اساسی افکار نابکار را خلاصاً

خود را عرض کرده توانستیم .

خاتمه
 واعتماد

این عبد الحق حضرت خلاق

بگرد بر این رساله محقره را محض
 بنا بر یک مقصد خدمت خیر است

مورد آن ناچیزانه بقلم گرفته بدین
 تقارین با این نسخه شماره بیست و چهارم
 روزنامه مبارک خود که نسخه آخرین سال اول
 است نشر نموده عرض و تقدیم نموده ایم
 اگر چه مطبوعات اسلامی از شکونه ای قاطع
 نامه ما و فقاها پیشتر و بیشتر و بار بار
 بهتر از ما نوشته و گفته و نشر کرده اند
 که این اثر ناچیزانه ما نسبت به آنها
 هیچ نیست ، و چون از نگفتن و نوشتن
 گفتن و نوشتن بهتر می نمود
 به بی بی فضا عی ، و کم اقدار بی

خود ندیده به تحریر داشته این اثر
 جرأت نموده شد، هیچ شبهه
 نیست که این اثر ما بدرجه کافی مقیاس
 واسع که برای احتیاجات (چه باید کرد؟)
 نیست ولی این اثر ناچیزانه ما چون
 باز کردن یک راه تحریر اینگونه آثار و
 وضع کردن یک فکر کمی از بسیار است امید میشود
 که صاحبان افکار عالیه، و دانشمندان
 جوانان ترقیات اسلامیه ازین راه و این
 رهنمود بسی تصورات و تدبیرات نافع و مفید
 در وطن عزیز ما از قلمها گهربار خود و شان

و تعظیم ملت است .

اما بعد بعرض مقصد شروع نموده میگویم

که چون ذات اقدس الهی جل اسرار او میفرماید

که یکملکی را آباد سازد و یک منتهی را مخرب

و سعادتهای آنها را بنهائی کشد ^و قوه عظیمه فعال ^{است} لایزال

و سبب لاسعجابی را بکار انداخته بسی بسیار

برای آن فراهم می آورد . یکی از سببها

همه آن احسان فرمودن بادشاه خوب ^{ست}

برای آن ملک و ملت علی الخصوص برای

ملک و ملت اسلام . زیرا مستطانی وجود

بادشاه را لازم میدانند و به احوال ملت

خود را تکلف و با موری شناسد حکومتها می
 است
 جمهوری در اسلام هیچ دیده و شنیده نشده است

اگر چه شورا و جمهور انقعا و شده باشد ولی
 برای انتخاب خلیفه و امیر شده است نه برای

تأسیس حکومت جمهوری . احکام بسیار
 قوانین الهی که عبارت از قرآن عظیم است

خالق کون و مکان است یک شهر استقیم
 است
 و یک رهنمای هدایت تقویمی برای مسلمانان

که هر آنقدر مسلمانان این منهج تویم و سلک
 مستقیم را در هر خط حرکت خود اتخاذ نموده اند
 بهما بقدر بسبر منزل مقصد رود و در رسیدند

و بهر تقدیر که از آن شهره حقیقت تشعب نموده
متفرق شده اند به تقدیر از یافتن منزل حقیقت

دورتر افتاده اند . پادشاهان اسلام
مخاطب این شهره عدل و استقامت سابق
یعنی راسته رعایای خود است بر آن

مسکب مستقیم پر سعادت .

ما شکر خدا می بیهتمای خود را چنان

ادا کرده می توانیم . که با ملت افغان ما شد

اعلیحضرت (سراج المله و الدین) امیر

(حبیب الله) خان پیدالله دولت بانصرین کرم

یک پادشاه عدالت نشان عطا و احسان

فرموده . این بادشاه معظم تقدس ما

ملت افغانیه را دایما بر هیچ مستقیم و طریق

قوم دین مبین سلمانی سوق فرموده .

و همیشه در محافظه آن شهراه سعادت

همیشه بهت خود را در آنجا نگاه میدارند

و شرف ملک و ملت شان را از خود گوشش

دیده اند . و در آنجا همیشه ایستاده اند

که در وقت حاضر برای بشریت ضرور

دیده میشود و در داری نظر فرموده . لهذا

این یکی از اسبابها همیشه ایست که حضرت

سبب الاسباب کائنات برای خیر و سعادت

افغانستان آماده فرموده است .
 دیگر از اسباب ترقی و تعالی ملت
 و وطن که ذات اقدس واجب الوجود
 مهیا فرموده این است که یک شوق
 و ذوق عمومی جوانان و وطن ما بسوی
 خواندن و نوشتن و تحصیل مندرج می پیدا
 شده که اینهم بیک امید استقبال بزرگی ملت را
 منظم می سازد . از نتیجه این دو اسباب
 مهیا است که (سراج الاخبار افغانستانیه)
 بغض توجهات جهان درجات متبوع تقدیر
 مکرم ، و حامی محبوب قلوب شفق معظم خود .

در غیبت و ذوق مطالعه قارئین کرام خود
 یک دوره یک ساله خود را به اتمام رسانیده
 نسخه (۲۳) خود را بکمال موفقیت
 معرض انتشار جلوه گز ساخت .

چون در شماره دو از دهم سال یکم
 روزنامه خود یک ساله بنام (علم و اسلامیت)
 بر قارئین کرام عرض و تقدیم کرده و عده
 داده بودیم که در هر ششماه انتشار الله
 همچنین یک کتابچه که یک عرض فایده
 بتواند بنظر مطالعه قارئین خود عرض خواهیم نمود
 این است که در این بار بطبع و نشر

این اثر طبعاً ناچیزانه بنام (چه باید کرد؟)
عرض خدمت میوزیم .

این اثر بنا بر یک مقصد مخصوص و یک
غرض معینی نوشته نشده ، بلکه بطور عمومی

از بعضی لوازمات مالا بدمنه که بر اساس

بیت اجتماعی اسلامیه درین عصر حاضر

بکار است بفکر قاضی آخوند مستند برخواست

ادب ادعلا می عصر درین اثر ناچیزانه بحث

و بیان رانده ایم ، و اینهم نیست مگر از

حسن توجهات مراجع آیات اعلم حضرت بهای

که در ترویج نشر علم و عرفانی الطاف

د احسان بی پایان ہمایوتی شائسان

در ایگان میفرمایند .

(چه باید کرد ؟) نام اثر آخر

(محمود سوزی) از جهت نام و موضوع خود

عبارت از یک استفہام و استفسار است

کہ بنا بر یک حس اندیشہ و سودا دیک سو

و بیم و ہشت نما از فکر فاطر، و عقل قاصر خود

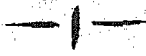
می پرسد و تفہیم و تفسیر این استفہام و استفسار

نیز از زبان ہمان فکر و عقل تبرجانی گوش

میورزم . ولی چون افکار بقدر الوان مختلف

و متفاوت میباشد از ان سبب ہر کس

و تصور می کند بر عین حقیقت بودن آن فکر حکم کرده
 میشود. لاجرم این اثر ناچیزانه که ترجمان
 افکار و تصانیف عیدانه است بیچگاه از
 نقصان خالی و عریان نخواهد بود پس
 ز نظر خطا پیش از باب عرفان عقد
 صحیح آنرا جادو استرحام میکنم. و بنا بر فحواسی
 الکلامه شجره الکلامه (این فکر و تصور
 با جزای دیگر افکار و تصورات اما قلا را با تفکر را با خود همراه
 ساخته اخلاص را بر شهر حقیقت یک فکر حقیقی پیدا خواهد
 غیر مینویسند زلف یار ^{شکست} در بند آن ماست که مضمون ^{ست} نموده ۱۵
 و من الله التوفیق



چه بودیم — چه شدیم؟

هر چه که بودیم بودیم! پیش از طلوع
آفتاب عالمات دین مبین محمدی از افق اراضی

مقدسّه بطحا و شرب هر چه که بودیم بودیم!

احوال پیشتر از آن وقت خود را موضوع

بحث نمیکنیم. اما بعد از آنکه ششده پاشی

دین مبین اسلام از حجاز مغفرت طراز

ظهور نمود هنوز یک عصر نگذشته بود که ما

یکه ولت پر قوت و ذی شوکت عظیمه دنیا

بودیم که از حد بحر محیط اطلسی تا بقریبهای

سورچین در حوضه تصرف احکام دین بسین

در آمده بود .

در زمان خلافت خلفای راشدین ^{تقاً} ضعیف

غنیمت جمیع در دنیا دو دولت بسیار حسینیه

قوی اشکیمه شهومی موهوب بود که یکی دولت

(روم) و دیگری دولت (فرس) بود .

دولت روم غیر از قطعہ اوروپا بر تمام

سواحل آسیا می صغرا یعنی (اناطول)

(سوریه) یعنی شامات ، و از فلسطین

و افریقا مالک و حاکم بود ، و در تو انگر

و در بید و حشمت و شوکت و بجزیرات لشکر

نسبت بعصر خود بدرجه دو لتهای بزرگ
 این عصر آورد پا شمرده می شدند.
 (روم) برمی و بحر می یک دولتی بود
 کشتیهای کمل جنگی را مالک بود و عسکر
 به اکل ترین اسلحه وقت شان مجهز
 در جوشتهای فولادی متفرق بودند
 مال، جواهر، غلامان، کنیزان شان
 حد و حساب نبود. دولت قوی
 از سواحل یانیه تا بسواحل هندیه همه را
 خرموت و عمان و عراق عرب و تمام
 ایران و افغانستان تا بحدود هندو

در زیر تصرف داشت. بلکه با شکر جنگ
 و فیلهای زره پوش و حشمت و شوکت
 فریدونی و کسرائی را مالک بود.
 دین بین اسلام ازین همه زخدها
 ظاهر می، و دبدبه با و شوکت نامی جهان
 هیچ چیزی نداشت بعضی آن همه چیزها
 قوانین منظم لایتنیری داشتند که در
 پیش حاکمیت و متانت آن قانون
 مقدس الهی نهمه دبدبه و قوت مانند
 لشکر ایلیاری بی تعلیم و قواعد در مقابل
 عساکر منظم تعلیم یافته با قانون و نظام

بنظرمی آمد ، هیچ دینی از ادیان و هیچ

پیغمبری از پیغمبران بجز دین مبین مسلمان

و پیغمبر ذیشان اهل ایمان بر نشتر عدالت

نامه را بر تمام جهان طغنی و مأمور شده

نیامده است ، دین مبین اسلام

بر تاسیس دادن سلطنت و تشکیل دادن

دولت عظیمه جهانگیرانه موضوع شده است

قرآن عظیم الشان برای رهنامه

عموم ترویج بشر را بشهره عدالت و سعادت

نازل فرموده شده است ، و دین اسلام

بر نشتر آن در تمام جهان مأمور شده است

ما عساکر فخر آثار اسلام را در مقابل
 لشکرهای آهنگین پوشش روم و فرس بربر
 فقط نظامی تشبیه نمودیم، بخيال بعضی طاهران
 پستان خواهد رسید که محرز درین باب ^{بهمه}
 مهالغه آینه سخن میراند، آیا چنان آنگنان
 عساکر بی سلاح و بی پوشاک کم خوراک را
 نسبت به آن عساکرهای مسلح زره پوش
 توانگر پر غله منظم و معلم بگوئیم؟ اولاً این
 یک را باید دانست که لباسش زراند
 دیگر، و نظام معین حد و دیگر است
 دین مبین مقدس ما از اعجاز شریف است

جبر خود بر جهاد، و فتح بلاد با نورشده آمده است،
 و مقصد ازین مجاهدات و فتوحات بکوشش
 عدالت و تقسیم علم و معرفت، و لغو اسارت
 و شقاوت و بنیاد نهادن مساوات
 حقوق عباد و برکندن بنیاد ظلم و ستم و
 دگران عالم، و اصلاح بنی آدم دیگر بر
 هیچگونه چیزیکه منافع دنیوی و جسمانی در آن
 باشد نبود، چنانچه وقوعات تاریخیه
 این را ثابت میسازد، دین اسلام
 عدالت و مساوات را بر سر تیغ در عالم
 به نشر دادن با نور بود، و این تیغ چنان

یک نظام و قواعد حربیه و سیاسیه
استعمال می شد که هیچ قوتی در مقابل آن نداشتند

و پایه داری نداشتند .

درینجا یک چند مثال تاریخیّه از مجاریّه

عساکر اسلام با اردوی دولت فرس

بیان میکنیم تا درجه نظم و نسق عسکرها

و اصول فخر برات سیاسی و حقوق الهی

امرا و افسرهای اسلامی ظاهر گردد :

فرماندان عمومی - یعنی سرافسر بزرگ

اردوی اسلام در مجاریّه (قادسیه)

که با دولت فرس بوقوع آمد حضرت

(سعد بن ابی وقاص) رضی اللہ عنہ بود

که این قهرمان جلیلات یکی از اصحاب

برگزیده حضرت فخر کائنات علیه افضل

بودند و از اکابر حقوق شناسان یعنی

فقها می اصحاب ششده می شدند و در

بیت و هفت محاربه غزوات حضرت

پنجمین مرتکب حاضر بوده اند. از طرف

دولت فرس (رستم) نام یک مانده

خیالات پرست شکر مغزوری بقابل

صوابی جلیل الصفات افتاده بود اولاً

نطق را که حضرت خلیفه اعظم حضرت

(عمر الفاروق) رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ در

وقت تعیین فرمودن آنہارا بر سر افسرے

اردو می اسلام فرمودہ اند بشنوم :

صُورَتِ نَطْقِ

« ای سہ !

« مناسبت و قرابتی کہ بجزت رسول اکرم دار

ترا سزور نکند ؛ حضرت حق تعالیٰ بدی را

بہ بدی محو نمیکند ؛ بلکہ بدی را بہ نیکی محو میکند

بسیکس بدرگاہ حق بجز اطاعت خود بدگر

صورت نسبتی ندارد . در دین الہی ہمہ مردمان

بر مساوات ہستند . اللہ تعالیٰ رب جہ مردمان

دهم مردمان بندهگان آن خالق عظیم الشانست
 به امر اینکه از حضرت پیغمبر دیده نظر کرد
 بر همان امر ملاحظ کن. در هر حالی بصورت
 و پایه داری را اختیار باید کنی. معا بد
 خراب مکن. اگر غالب بیانی بصورت
 گذارند بر عقد معا بد و اقدام مکن. بر
 کسانیکه امان گفته عرض انقیاد کنند
 شمشیر نیست.

ن.
 حالایک محاوره و مکالمه یکی از اسرار
 مقدسه الجیش عساکر اردوی اسلام
 که با سرافسیر کل اردوی دولت فرس میبود

یا نه بشنوم :

مُحَاوَرَةُ

رستم — شاهپسایه ما ئید، هر
 وقتیکه بارومی آوردید از ما بخوبی معاملة
 میدیدید، بجا فطرت حقوق شاهپروقت
 حاضریم، بیائید که صلح را اختیار کنیم، ^{غیا} و بیاید
 از احسان کردن با شما خودداری ^{نکنیم}
 زهره رضی الله عنه — ما بسبب احسان
 گرفتن، و یاد دنیا رغبت داشتن با شما
 جنگ نیکیم، مقصد ما دنیا نیست ^{است} آخرت است
 پیش از نیم شاهپسایه بودیم باز میگردیم

که حضرت باری تعالی برای ما یک پیغمبر و رسل فرستاد

آن پیغمبر صادق ما را (بدین حق دعوت)

نمود، ما هم اجابت کردیم. ما بنصرت الهیه

موعود میباشیم. کسانی که دین ما را قبول

نکنند بکفایت و کجی با آنها، کسی که قبول نکند

بجهد کردن با آنها ماور میباشیم.

رستم — (دین حق) چیست؟

زهره — دین حق آنست که بر وجه ^{نیقت}

حق تعالی و نبوت محمد ^{صلی} شهادت آورد

در دما از عبادت مخلوق بر آورده ^ت بعبادت

الله تعالی دعوت کرد دست شما بر در ^{نشد}

بره ما اولاد آدم بستیم ، برادر خیر برادر
 خود را میخواهد ، ما هم بر شما یک چیزی که
 خیر شما در آنست تکلیف میکنیم .

رستم - اگر ما دین شما را قبول کنیم آیا میگردد؟

زهر - بلی والله ، همه ما حالا بر

میگردیم ، و به نیت خصوصت و دشمنی بر شما

شما قدم بهم نمیگذاریم .

رستم پرستم ازین جوابها این یک

افسر خرد پیش قزاق اول عسکر اسلام میگردد

تفکر افتاده از کنار نهر فرات که حدود ^{خط}

حرب بود ، و با حضرت زهره در آنجا

تصادف نموده بود پس غیر گاہ خود بر پشت
 و از حضرت (سعد بن ابی وقاص) برای
 مکالمه فرستادن یک ایلیچی را طلب نمود
 حضرت منرافسیر اردوس اسلام خانب
 (ربیع بن عامر) را فرستاد و ربیع ^{تفکیک}
 بر سر جسر رسید پیش قراولهای عسکر کوس
 او را در آنجا نگه داشته آمدن او را
 به رستم خبر دادند
 رستم برای اینکه شش ماه و ذریعہ
 عجمانہ دولت خود را نشان بدهد غیمہ
 و سایبان خود را بر باد پاره و ذوش ما

زرانند و در زرش مفروش و آراسته
 گردانیده بود، یک تخت بزرگی از طلا
 و جواهر در آن نهاده بر آن بجال غرور
 و عظمت نشسته ربعی را بحضور خود طلب نمود
 ربعی در حالیکه بر اسپ خود سوار بود
 بخیمه درآمد، فرود آمدنش را از اسپ تکلیف
 نمودند، او نیز از اسپ خود فرود آمده
 بجام آنرا یکی از سگامای زرانند و دست
 و نیزه خود را بر فرش زرش خلا نیده، و
 فرش را جمع کرده بر خاک نشست، این مجاز
 بواسطه ترجمان در مابین جریان نمود:

رستم — در اینجا برای چه آمده اید؟

ربیع — برای این آمده ایم که بنگذ

خدا را از تنگی بفرسخی برآیدیم ، خلق را از تنگی

دنیهای باطل ربانی داده و در دایره نور

عدالت اسلامی در آریم ، ما برای دعوت

کردن مردم از آبدین حق فرستاده شدیم

کسانیکه دعوت ما را قبول کنند برادرانند

جایها و زمینهای آنها را بخودشان ترک

همیشه بمعادنت و حمایت آنها حاضر میایم

و کسانیکه از دعوت ما سرکشی و ابانانند

تا بوقتیکه بر آنها غالب میآئیم جنگ میکنیم

رستم — بهین ! ما بسایه شجاعت
 و انسانیت خود در چنین خیمه های مزیّن ندانند
 می نشینیم .

ربیع — این سخنان تو موافق حکمت
 نیست ، زیرا عدالت یکجای دو موضع مخصوص
 ندارد ، در میان یک خیمه سیاه کهنه نیز اجرا
 شده میتواند .

رستم — این خیال پلوانی شیرین
 خودتست که خود را به آن تسلط و دلداری
 میدهی .

ربیع — این هم خیال خام خودتست

که سهوده نفس خود را بزرگ عنانی .

رستم — آیا تو هیچ نیتری ؟

بسی — چرا بترسم ؟ ترس بر آ

خاسته است . ما بسایه دین حسین خود عالی

شدیم . ما برای منفعت شخصی خود خدمت

نیکیم با هیچ کس غرض شخصی نداریم . مقصد

چکانه ما مسعود شدن انسانهاست .

رستم — این جبارت و دلاد

تو که داده ؟

بسی — این جبارت و دلاد

حضرت باری تعالی بمن داده است .

زیرا در کتاب خود میفرماید: «ای مسلمانان!

اگر سخن میگویند سخن راست بگوئید»

رستم — در میان شما چنان مردمان

بزرگی نیست که لایق تاج و تخت باشد.

بیک چند روزی که زمانه با شما ساز آمد

چرا این قدر غرّه میشوید ؟

ربعی — بزرگی مخصوص بذات حضرت

باری تعالی است. انسانها در حقوق ما هم

ساوی و برابر است. و چیزیکه انسانها^{نهار}

از یکدیگرشان متمایز می سازد صفاتی

و جدان، حسن اخلاق، علم و کمالات

انسانیت است . حب و نسب اگر چه

در نزد ما اعتبار و قدر بسیاری دارد .

ولی محبت و استقامت ، در اشکار

شرط اعظم آنست . ما یان ما تید شایه خلا

به داسارت بندگان خدا متصف نیستیم

رستم — اگر من ترا میخواسته بودم

بهین دم بصورت بسیار وحشیانه و آلم

انگیزانه بقتلت میرسانیدم . بهر صورت

حالا این را میپرسم که آیا این کار خود را

یک حسنه‌ی تاخیر کرده میتوانید ، تا ما

در آفتاب اندیشه کنیم ؟

رہی — یکہ و روز تا تیر شدہ

میواند :

بستم — یکدور و زنی شود و میدان

باید اوقاتا بار و ساسی قوم و اصحاب خود

بکاتبہ و مشاورہ و گفتیم .

رہی — با پیش ازین سفیرهای خود

بیا می تخت شہان فرستادیم و دعوت دین

حق را تبلیغ کردیم ، و از شہا جواب رد کہیم

و بحرب قیام ورزیدیم ، حالاکہ محارب

شہر دہ میسوم بنا بر سخت رسول خود را از

سہ روز زیادہ تر عہدت دادہ گفتوا ایم

شما با قوم خود عین شید. تکلیف ما ازین

سه چیز است که بارها گفته ایم باز میگوئیم

یا بشرف اسلام مشرف نشوید که در ^{تاریخ} ^{تاریخ}

در بابین ما و شما هیچ فرق و مباحثی نبینند

یا چیزی را قبول نکنید که در احوال ما از ^{تاریخ} ^{تاریخ}

در ضمنی باشد راست میکشیم، و هر ^{تاریخ} ^{تاریخ}

معاوضت نخواهید بر آید و کاری خود ما را

حاضر نخواهید یافت. و اگر ازین ^{تاریخ} ^{تاریخ}

صورت یکی را قبول نکنید سوم ^{تاریخ} ^{تاریخ}

بجنگ حاضر و آماده شده است. و من

فدائیم که با این سخن من همه رقصای من تیر رضا

و موافقت نمایند .

رستم — آیا تو بزرگ و سید

آنها هستی ؟

ربیع — فی سید آنها نیستم ؛

ولی چون همه اسلام یکت وجود میکنند

و بقانون الهی همه ما مربوط هستیم از آنرو

هر کجی از ما که موافق این قانون هستیم

و شریعت الهی را بپذیریم و بگردان نیر آنرا

قبول میکنیم .

رستم — بهادار از یکطرف

با مصلحت بد عهد و عهد دیگر طرف در آنجا

عجلت بر ما هجوم کنید ؟

ربی — در نزد ما بعهد خود وفا کرد

و بر سخن خود پای داری نمودن اساس ترین

دین است. کتاب ما همچنین در میکند، دروغ

گفتن علامت منافقان، و خصیت دون

بشان است.

حالا یکقدسی بیدار شود و تحقیق بسوزد

این یک و دشمنی که تذکار نمودیم رید شود

بجوئی معلوم میگردد که ما و رابطه ای نشود

بچه درجه شانت و علامت بیگ و مستقیم

شجاعت و بیگ دست سیران عدالت

گرفته برای بر آوردن عالم - از ظلمت

بنور ظهور نمودیم . اگر به اینگونه مشا^{له}ما^{کے}

تاریخ^{یہ} اسلام^{یہ} پر وازیم جلد مانو^{شہین}

لازم است . اما اگر انصاف شود ہمیں

یک دو مثال کے احتیاجت دین ہمیں محمد^ﷺ

و قوانین متینہ احکام عدالت ، مساوا^ت

و آزادی آن صراط المستقیم سعادت

سردھی دلیل و برهان بسیار روشن

و میری می باشد .

حضرت خلیفہ اعظم اسلام بنطق مبارک^{کے}

خود سرا فرار دوسی اسلام را از غور

منع و برنگونی امر میفرمایند بر عدالت و
 مساوات ارشاد مینمایند و بر او امر
 حضرت پیغمبری که برای محاربات
 بطوریکه دستورهای وضع شده برابر
 کردن حرکات و اعمالشان فریاد مینماید
 صبورهای پایه داری را در شدت حربه
 می آموزانند. رعایت معاشرت
 و حسن صورتت عقده معاشرت است
 از روی عدل نشانی میدهد
 از سرانفسر بزرگ است که یک
 خور و یکین است این احکام قانون است

چنان مربوط و تشبیه بودند که بقدر یکدوره
 ازان خلاف ورزید ترا بجای و خاطر
 خود هم نیندرا نیندند، اول از مسلمانان
 شدند و باهم اخوت پیدا کردند و یا جزیه
 یعنی تابعیت کردن و مالیه دادن را ^{تکلیف}
 بیکر دهند و در هر جا یک جزیه قبول شد
 عرض دین جای مال آنها و همه حقوق مادر
 و معنوی آنها محفوظ مانده است و دیگر
 از دین حقیقی و یا تابعیت استکفاف نموده آ
 با آنها محاربه شده است. محاربه بابت به اصول
 و قوای حربیه صدق اجرا یافته است.

به نقشه حرکات عسکریه از طرف مرافقه
 بزرگ داده می شد . جاحین ، طلب
 ساقه قراول بر اصول و نظام ترتیب
 بیافت . خواننده - یعنی بولی قواعد
 عبارت از کلمه شریفه دہشت انگیز پنجا
 آمیز (الله اکبر) بود که یک تکبیر بود
 عسکر حاضر می خورد و می پیدند . به تکبیر
 دوم صنف پیاده و سوار هر یک در جا قراول
 تکبیر سوم پنجان و دہشت و چنان در حالت
 بر خط حرکتی که سرانگیز تکبیر پنجا و دہشت
 بیوم دیورشن می بردند که هیچ توفی در پنجان

تقادمت نیتوا نست . ہر انقدر کہ صدقاً
 (اللہ اکبر) شدت میگرد جنگ ہم شدت
 میوزید . و چون آن جنگها بجز اعلامی (کلمۃ
 اللہ) ، و محافظۂ حقوق عباد اللہ بر دیگر
 چیز می بنی نبود فتح و مغرب گفت ہر اچساکر
 اسلام ہمعنان می آمد . و جہان پاک
 : خلاق حسد ، حقانیت ، عدالت ،
 مساوات ، طاقت ، صفوت ، خلا
 محبوبی ، توانائی ، زہد نامی ، بہمن آنها
 بود . دروغ گفتن ، خیانت کردن ،
 مردم را خوار و حقیر دیدن ، کفالم در انہا

بالعکس در اردوی خصم مقابل

بر غم بیست و شصت و شوکت و دبدبه و دارا

نماهبری که داشتند ازین فضایل در

یج چیزی نداشتند با دشمان و بزرگان

و افسران و دیگر با تخت و تاج خود نشاند

بنظر مخلوق خود میدیدند. همه را عایا

شان اسیرشان بود که مانند دود

و هوایشی آنها را چه اسماول شاقراستند

میکردند. حتی در بهین محاربه (قاریه)

که با دولت فارس بوقوع آمد بسیاری

از اسیران که براسی نگریختی صفها

صفهای شاه را با یکدیگر بزنجیر بسته بودند
 در اثنا می شکست همه آن صفها یا زنجیرهای خود
 در نهر فروانند غرقاب حیات شدند .

در هر یک از وی که میسریدند .

آنجا چون عدل و تقانیت و مساوات

و لغو اسارت را در دین نبیند اسلام
 شاه را میگردند خود شاه را از تاریخی

بسیار تیره در یک روشنی پرانوار می

بیا نهند . و غوا بخورد و لور و غوا نانی

مسلم جان می انداختند . و آن خوب است .

و آنجا در یکجا می مساوات بر او را اسلام

شریک می شدند. و ازین بود که مسنوز
 یک عصر گذشته بود اکثر آسیا و یک
 از اروپا و افریقا بنورین درخشان
 اسلامی منور و تابان گردیده مردم نصرا
 بحر در جزیره های خالی و کم آباری قطع
 اوروپا که بعضی حکومتها می غیر متحدین و
 بیعدالت و بیاداتی تشکیل داده بود
 در دیگر هیچ جای حکومتی و مدیتهی ندا
 این است که ما در اول ظهور خود
 اینچنین یک دولت قومی تشکیل میدادیم با عدالت
 و حقانیت عظیم بودیم که همه ما بیک احکام

کتاب مبین قرآن کریم ، و او امر رسوا
 واجب التعظیم خود حقیقاً مربوط بودیم ، و
 بیچ تفرقه و هیچ فرقه در ما موجود نبود ،
 ولی هزار افسوس که این حال بسیار دوام
 نمود : بلائی تفرقه و اخلاق در است
 بحال و پشت ظهور نمود ، اول فرقه مانا
 که بر ضد همدیگر در مابین خود اسلام شیخ
 بر کشیدند ، فرقه خوارج و روان فتنه بودند
 رفته رفته بسی مذموبها ، و گره و ناگسسته نمودند
 در هر فرقه و هر گروه بسی مستکبرها ، طرفدار
 پیدا شدند ، مرکزیت خلقت بر طرفت نمودند

طوایف الملوک عمومی قائم گردید. آن
 طوایف الملوک کبها بخوئزیه بها. و قلع و قمع بهر
 منجر گردید. اما با وجود آنهم در نیت اسلامیه
 در هر قطعه و هر بقعه که تأسیس یافته بود آن قطعه
 و بقعه را بجار تنها و آبادیها و مدرسه ها و
 جوامع شریفه، و تکایا و دزدانها و دارالافتوا
 و کتابخانه ها، و راهها و پلها و غیره آبادیها
 در نیت رشک آوردن بلاد عالم ساخته اند.
 در قرون وسطی مسلمانها بودند که
 مدیعت را در عالم نشر کردند. این اسلام
 بنا بر مقصود جدا و بهر سمتی که رنج آوردند

و عنایح را نیز با خود برده ملک تبارانگزار
 معارف ساقطه شهر بغداد در جهت
 شرقی ، و شهر (قوفیه) در جهت غرب
 مالک اسلامیه منبع فیض و عرفان گردید
 طوایف الملوک اسلامیه ازین دو شهر
 آید علم و عرفان را به هر طرف مالک
 اسلامیه جاری نمودند . آیات کریمه
 قرآن بسین دو امام است بیفیه رسول
 رب العالمین به تحصیل علم و عرفان اهل
 ایازار جهانی نموده بود . از آنرو ^{که حکمت}
 و علم را یک مال گم شده خود دانسته بهر جا ^{یک}

یا قلم بدست آوردند. قرآن ^{عظیم} ^{الشریف} این
 چون یک کتابی بود که جامع همه علوم و فنون
 ارضیه و سماویه بود. لهذا مسلمانان
 بدسترن همه خشک و ترکائات بعلم
 آوردن مجبور بودند. همه کتب حکیمیه و
 فلسفیه و ریاضیه را از زبان یونانی
 به عربی ترجمه کردند. بنا بر وسعت و جاسمینه
 که زبان عربی مالک آن بود زبان
 ثنوی اسلام گردید. مانند (امام طبرستان)
 (زخمشهری) (فخر رازی) (ابو حیان ^{انصاری})
 (قاضی بیضاوی) (علما ^{اسلامیه})

به نوشتن تفسیرها به اینست اسلامیه
 غده سبهای بزرگ کرده و همچون حضرت
 (امام بخاری) و (امام مسلم) و (امام ترمذی)
 و (امام ابوداؤد) و (امام نسائی) و (ابن
 ماجه) و غیره به تالیف کتابهای احمدیست
 نبوی و درین بین اسلامیکه شهره خیر
 گشت و نه حکمای اسلامیه از علم حکمت اثر
 (افلاطون) و (ارسطو) را ترجمه کرده
 مطالب لغات خود را بران افزودند. مشهورترین
 حکمای اسلامیه (یعقوب سیدکندی) (ابوعلی سینا)
 (ابن ماجه) (ابن سنی) (امام غزالی)

در شعر و ادب و تاریخ و جغرافیا و طب و فلسفه و...

عرب در شعر و ادب و تاریخ و جغرافیا و طب و فلسفه و...

در تاریخ و جغرافیا و طب و فلسفه و...

در تاریخ و جغرافیا و طب و فلسفه و...

بنی زبیر (د فرزدق) (جریر) (ابو

نواس) (ابو تمام طایفی) (بیتنی) (د

(ابو العلاء) (ابن الفارض) (غیره و

مشاعر شعر اسی عربیه هستند که بعضی از آنها

و الهیات بنظم آورده اند، از او با

شعر اسی فارسی زبان مانند فردوسی، سعدی

حافظ، نسی می و غیره اینگونه آورده اند.

حافظ، نسی می و غیره اینگونه آورده اند.

و در هر روز از آنکه در آنجا است و در علم

تاریخ و جغرافیا و تاریخ و اینها و غیره

بهر اینها و اینها و اینها و اینها و اینها

اینها و اینها و اینها و اینها و اینها

نمودند و فایده ها و مصلحتها و اینها

علم و فکرها و اسلام و وضع و اینجا و آنجا

و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها

و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها

و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها

بسیار پیش برده اند و در علوم و اینها

علمانی اسلام و اینها و اینها و اینها

اشارت‌های و تقوم و هندسه را علمای عرب
 وضع کرده اساس علم حساب را بنیاد
 قوه‌هاییکه در زیر علم حکومت اسلامی
 در آمدند و ذمی شدند، حکومت اسلامی
 آنرا از خود پنداشتند و بر بساختن آنها
 کوشیدند که این مسئله بدقیقت اسلامی و تز
 علوم و فنون بسیار خدمت و رزیده است
 دریشان ترین ایام مدحیت اسلامی زمان
 حکومت (امون) عباسی است. ما مون
 در بغداد یک مجلس علمی تشکیل داد. و در بغداد
 (مشاسیته) را تأسیس نمود. نخستین بار

نصف النهار در زمان خلیفه مامون بوجود
 آمده است که در آن وقتها اور و پائین
 در میان یک غلظت جهالت و بعضی مضمی
 پویان بودند. موسسین علوم طبیعی
 ملکا و علمای اسلامی عربی
 آنچه حکمای یونان احوال کائنات را
 تحقیق کرده بعضی قواعد و ادبها
 گذاشته اند و این تحقیقات آنها
 یک چیزی بود. علمای عربی
 که قواعد نظریه و اثبات علوم طبیعی را
 وضع کرده اند. و این حاصل در علوم

و قولی او در حق عثمان در حضرت

تجارت رهنمای یگانه شهزاده در نیت

دین بین اسلام است.

در زمانها نیک در نیت اسلام

تحتی داشت او و پانها بسیار

بودند. نه بزرگان نه خوردان

بسوی تحصیل علوم و فنون شوق و هوس

نشان نمیدادند. زبان کلیسا

یعنی زبان دینی او و پا زبان لاتینی بود

حال آنکه امانی هر ملک و در پا زبان

خودشان سخن می گفتند. تنها که در

و با دریاها بر آنکه در آنجا رود و این خود مجبور بودند

که آنجا نرسند و چون در آنجا رسیدند آنجا بخت در آنجا

بختشان بد شد و در آنجا بختشان بد شد و در آنجا

بختشان بد شد و در آنجا بختشان بد شد و در آنجا

بختشان بد شد و در آنجا بختشان بد شد و در آنجا

بختشان بد شد و در آنجا بختشان بد شد و در آنجا

بختشان بد شد و در آنجا بختشان بد شد و در آنجا

بختشان بد شد و در آنجا بختشان بد شد و در آنجا

بختشان بد شد و در آنجا بختشان بد شد و در آنجا

بختشان بد شد و در آنجا بختشان بد شد و در آنجا

بختشان بد شد و در آنجا بختشان بد شد و در آنجا

بختشان بد شد و در آنجا بختشان بد شد و در آنجا

اگر چه از طرف (سازمان) نام بادشا
 اور و پاکه معصوم (خلیفه مارون الرشید) بود
 در بعضی جاها یگان مکتب باز شده بود .
 ولی چون در مردمان هوس علم و کمال نبود
 و کتابها که خوانده شود نیز مفقود بود از آن
 مکتبها فایده حاصل نشد . و تقبیح معصوم
 در سینه می داد هر چند نظر شاه گرامی که
 در حلقه تدریس او می بود بهها تقدیر چیزی که
 از او می شنیدند انگضا و زریه و سبب بی کتاب
 معصوم است . شایان بهها تقدیر چیزی که از او
 شنیدند و بسیار میگرداند . و در میان حال

در بنو قنوه بغداد بدو رجه بعلم و بهتر صنعت
 و تجارت و زراعت تدن یافته بود که
 از طرف خلیفه مازون الرشید یکساعت
 بسیار عجیب الا اختراعی برای شارلمان
 تقدیم گویا فرستاده شده بود که با آب
 حرکت میکرد و در هر وقت ساعت
 رنگ مینوآخت. و این ساعت از
 طرف صنعتگران عرب در بغداد اختراع
 شده بود. صنعت آبنگرمی، اسلوساز
 حکاکی مینا کاری، آبن سازی، قاشها
 بر شمشین بافی، رنگ پزیهایی، تم رقم -

همگی از طرف عربها ایجا و از ختاریج آمدند

بود که بچاره فرونگان بسوی آن استقامت

حیران حیران میدیدند

این طالب سحر می و جادو است و آنرا

اور و پاتا بوتی در دانه لیس اینست

(اسپین) مدرسه با و دارالظنون

اسلامیت تا سیرین و بنیادیه و در و امده

بعد از آن از ایتالیا و فرانس و جرمن

همسگاران علم و فن به اندلس مد و بدر

دکتههای اسلام داخل شدند و آنرا

علمای اسلام زبان عربی و علوم و فنون

تخصیص کردند. حتی در میان مردمان فرنگستان
 که از علی اسلام تحصیل علم کرده اند چنان
 مردمانی پیدا شدند که تا بمقام دیپلوم
 واصل شدند.

این است که ما در فرنگ و سنج
 به این دوجه در نیت پرشده داریم
 بودیم که مردمان اور و پاناما تحصیل علم و
 تمدن میکردند. هزاران افسوس که تقریباً
 و تشبهها و اختلافهای نمایی. و مسکله و تقنی
 روزه افزونی گرفت. در هر فرقه و شعبه
 بعد با فرقها و شعبه های دیگر پیدا شد

آن خالصیت و بی غشئی که بود باقی نماند،
 هر آنقدر که اختلافات مذہب و طریقت
 بیشتر کردید همان قدر اخلاقیات و روشها
 دعا و تها و مسلکها که در ابتدا می ظهور
 بر یکا می داشتند و معاونت و عدالت
 و حقانیت منی بود بر دیگر گونه غرضها
 و مطالبها بنایافت. شیعه گری سنی گری
 دفعه اسلام را بر دو فرقه فرقه فیه
 بعد دیگر برانگیخت اسماعیلیها، فاطمیها،
 معتزلیها، قدریها چیریه و لایبها بابیه
 بنو زید و وجه تا ظهور آمد اسلام

مانند موسی زنجی بهم میسازید . علوم و فنون

نیز متروک شده . هر چه که نوشته شده

بر همین دعوا مانده نوشته شده .

حال آنکه از طرف دیگر غرب ترقی

کردن گرفت ، انوار شمس تا بان تهن

از آن طرف پدیدار گردید . همان علوم

و فنونی که از شرق بفریب داخل شده

بود در آنجا یک نشو و نما می بسیار خارق العاده

پیدا کرده از تطبیقات علی و فعلی آن

بسی صنایع و اختراعات عجیبه و غریبه

بظهور آمد . زیرا در اسلام علم و فن

تنها به تعلیمات نظری آن نظر
 به تطبیقات معنوی و روحانی صرفت
 استعمال شده برای تعلیقات
 که کار از آن گرفته شود است
 می شده. اما در فرهنگستان چون مورد
 معنوی و روحانی تنها بعالم کلیب منحصر
 بود هیچ کس در پی آن نیگشت و هر علم
 و فنون را بعلیقات انداخته هزار
 گونه ترقی برای آن دادند و بی
 فواید و منافع از آن بروی کاراندا
 رفته رفته یک عکس عمل بوجود آمد

و اشتقاقها و یگانگیها بعد از شد، آن
 از لغات و جملات و اجزای آنها و اسامی
 کلمات یا نیت، آن علمها و صنعتها و فنها
 نگاهها و رفتارها و تناسباتها و جزئیات
 در دنیا از دولتها و قومی است که اسلامی
 اثری باقی نماند، شرق غرب جنوب
 شمال دنیا را مدنیست او را پادشاهان
 در وقت حاضر دولتها می معروف و مشهور
 مستقل که از اسلام مانده و دولتها می
 عالی عثمانی، ایران، افغانستان است

که مانند یک جزیره در میان بحر و اقیانوس
 است . هر طرف این جزیره را
 آبهای سیلابهای پر جوش و خروش
 که از طرف غرب و شمال جریان یافت
 استیلا نموده است . و حال آنکه مانند
 که در میان این جزیره نیز بعضی رخنه
 و شقی مانند آنچه خطوط اتصالیه این
 جزیره را از بهم منقصل گرداند تا هرگاه
 جدا جدا مانده آهسته آهسته در
 زیر آب فرورودند . چنانچه رخنه ها
 جهت جنوب و شرقی و شمالی ایران

شانین است .

حقیقتاً که اینحال مستحایان وقت منراوا

دشت یکدالیست بر مسلمانان از دشمن

ایحال یک خوف و رعب و هراس و تلاشی

پیدا میشود در همین زمان یک یأس و نا

امیدی بسیار عزیزان بر و نهباستوری میگردد

در هر طرف که نظر میکند خود را تنها می یابد

بی هیچ یک تشبثی فکرش ثابت نمیشود و آن

خود را پیدا در وقت بانه می بیند که از دست

منزل قطع این میکند قلب را خسته و مانع را

یکد خوف و در مسرت نیست نما میگردد و بی اختیار

بر زبان هر کس همین کلمه را می یابد

آیا چه باید کرد؟

چهره حضرت سیدنا مهدی انتظار

باید کرد؟ اما خیلی خوبه چنان انتظار

باید کرد؟ دست بست، پای بست، رو بست

چشم بست، انتظار باید کرد؟ مانند تمییز

نیز درخت زرد و آلبوم امید انتظار را برود

و این بازار افتاده انتظار باید کرد

« نیت برای انسانها گمراهی و غلظتشان

را فراموش کرده و انتظار باید کرد

در وقتها و وقتها می بسیار عزیز را از دست

داده انتظار باید کرد! بگفته، حقارت
 اسارت را قبول کرده انتظار باید کرد
 هرگاه انتظار همچنین انتظار باشد، آیا
 در وقت ظهور سیدنا مهدی نظرین او
 بکدام چشم، و چه روی او نظر خواهند
 توانست؟ زیرا در آنوقت خربت
 همه می برای همراهی خود یک عسکر و جو و معتمد
 شده خوار و ذلیل بر قوت و بیدارت
 زبونی خواهد یافت، و سبب غفلت و تن
 پروری و کمالی شان که هیچ حاضر
 و دتارگی غریبه اند از آنها نفرت خواهد کرد

ما کما لکب موجود و حکو متها می است

بیک چیزه تشبیه دادیم که هر طرفه آنرا
آب سیلاب فرا گرفته است و علی این

تشبیه را بیک نظر که بر خیره می نشاند

استیاضه از آن یک تشبیه می بیند

بهجت غربی و سراسر جزیره و مالک و

شکایت است که استخوانی که در آن

و از طهران باز تا بکابل به و آن عالی و مانعی

پیدا می شود و از خشکای هم دیگر بود

پیدا شده است و شواهد آن جزیره و

سراسر است و شواهد آن جزیره و

شرفی بسیار به بلا تا به دولت روس
استیلا نموده است . جهت جنوب و شرق

از راه ایبهای نهنک آستین ، و اثر درامای

نفس آتشین و تکلمین فرا گرفته است . جهت غرب

یعنی صیقلیتها جزیره را از فرق و شقیقه او

پس گردون تا بحد گلو هفت هشت دولتها

بسیار پر قوت و هیبت بزرگی احاطه

نموده است .

دولت عثمانیه بسیار که در دهنه خورا

سیلاب واقعه و اگر جزیره را بیک

وجودی تشبیه بدیم سیران و جو هم و میشود

بسته قوت سیلاب اول بر این هجوم کرده

آمده است. تا آنکه ماههای جریان یافتن سیلاب

(مخاربات اهل صلیب) هزاران کوزه صند

این سیلابها را تحمل شده آمده است

و در هر هجوم یک پارچه آنرا در زیر آب

فرورده تا آنکه در وقت خفیدن یک کوزه

خشک و گریزی برای او باقی نماند.

قلم خجری تم (محمود طسوزی) بنویسند

اینقدر حیرت گستاخانه را مالک شده

که خود را ندیده امور جمهور قرار داده در باب

مسئله مهم بسیار دشوار (آیا چه باید کرد؟)

یک حکم قطعی داد و بتواند. اما مقصد عاجزانه است
 از تحسیر این اثر عاجزانه اینست
 که یک فکر اجمالی بیان گردد.
 و آن اجمال موجب تفصیل افکار
 اند باب افکار شود. و از
 مصداق آن افکار
 برقی حقیقت بطور آید. لهذا
 در اول امر از (آیا چه کردند؟) با
 این جزیره اسلامی سیلاب از هر طرف
 آنرا گرفته بحث میرانیم. اول از
 بر جزیره گرفته نظر میکنیم که:

آیا عثمانیان چه کردند؟

ولی تا وقتی انیم مختصر بیان میکنیم تا رسد که

بقباله تبدیل قیامت نکند :

دولت عثمانیه در سنه ۹۹۹ هجری

یعنی پیش از شش صد و هشتاد و دو سال

در طرفهای آسیای صغری که به اناطولی

معروف است از یک عشرت مختصر

دولت مستقله قومی تشکیلید بوجود آورده -

بقراره قاعده طبیعی که در همه دولتها جاری

آمده است - از آنجا که دولتها در

تجملات وجود داشته اند و در

عظیمه و مباحثات شدید و مشغول شده
 دولت خود را شوکت، عظمت، قوت
 ثروت بشیدند. بلاوی را که فتح کردند
 بنامهای عظیمه و جوامع شریفه و شرفی
 و معارف آباد کردند. ولی رفته رفته
 تجلیات و تقیبات افزونی گرفت.
 یک مدتی بازار گل و لاله، و ژاله و پیاله
 گرم گردید، بازار یک وقتی خود کشها
 عاید برپا شد، شرقیات علم و معارف
 در زیر پرده تعصبات و تقیدات انحصاری
 پنهان گردید. علم و فن بدین عهد و

گردید که بجز مجاولات ملیه مخرج دضای
 و (ظ) و گرنیزی شیند و نسی شد. حال آنکه
 از طرف دیگر آورده پایبند و بشمار شده
 میرفتند، اور و پانین چون تنها علوم و
 فنون حکیمه را از شرق گرفته بودند کار را
 و اختراعات و ایجادات عجیبه و غریبه
 در عالم مدنیّت و جهانگیری از آن عهد
 و قها بر روی کار آورده میرفتند، در
 حالتی که اول اساس اصول فسیل
 که در ایام و چینجا زیر مسلامت با شده، تمام
 و قواعد حکمگری بر ما نماند بهایم و این چهره

یعنی عسکر نو در تاریخ (۱۶۰۶ء) بحر سے

سلطان (اورخان) غازی پسر سلطان

(عثمان خان) غازی بنیاد نہا و قاپا

تت دید می با آن عسکر آسیا، اوروپا،

آخر بقارابلر زہ در آوردند و بسی بلاد را

فتح نمودند، ولی رفتہ رفتہ بسبب بددہ

و دارا ت و تجملاتی کہ برای سلاطین

حاصل می شد کار نامی دولت گاہی

کہ بدست صدر اعظمیہ و رجال دولت

کار آگاہ و صادق، و بدالت موثق

در آمدہا و بارشاد ہم بشیخار و میدان

و کار آگاه بوده بحسن صورت انجام می
 است و گاهی که بر شکست آن بوده (نمی بیند)
 عصیانها نموده اند و خرابیها بسیارند
 و در چنان وقتها ده لک از آن غنای استوار
 کرده اند

[این را هم گفته اند که دو تنی است
 او را پانزده ساله نامی بسیار قدی رسید
 محو کردین اسلام و در عالی دادین
 قدس شریف) در آن دست سلطان
 افتاده بودند و بارها بار حمل و جرم
 شد و (اهل صلیب) بر ملا و اسلامیه

بوقوع آمد . اما بیچ صرفه نبردند . لهذا
 چه نبردند که قوتشان کافی نمی آید .
 و توانی قوت خود اقامت دهند . علم و فن
 صنعت را در پیر خود ساختگیان بجان
 ملکهای اسلام . از آسیا و آفریقا
 به نسبت خودشان آورده اند . و در وقت
 حاضر بجان درجه قوت و قدرت خود را
 رسانیده اند که امروزه روز تنها پسرانی و آقا
 قدسی بلک پسرانی و اوان تمام کرده اند
 از مسلمانان اتفاق کرده اند .
 و الحاصل دولت علیا عثمانی است .

جنگ با دشمنی افغان و نیز آن موقع خود
 می‌نظف کرده و توانست است. و بی‌براه
 تشبیهت عظیم که او در پایشها در راه
 قوت و ترقی و برتری خودشان بر
 اقدار خود خوانده اند همچون امانت عظمی
 بکار برده شده است. اند که فکر بوجه عنوان
 خلافت اسلامی خودشان برندان
 و استقبال عموم اسلامیت قومی
 آن شهولیت داشته باشد. مثلاً برای
 بیدار کردن و برانگیختن مسلمانان
 و نه برای رسانیدن خطوط اتصالات خود

با بنیاد غیره هیچ کس شکی ندارد و در حقیقت
 کتابها در مسائل ای معلوم است و در
 تضاد اند و از سلفه پیشتر نامی شان ^{مکتب}

غمانی پیشتر شدن آغاز نبوده بود و در
 استقامت بنویسند و مطبوعه نامه یعنی چاپخانه

بعضی به علت از تنگی دیده کتابهای مقدسه

نی بکند کتب فقهیه و غیره را اینترچاپ کردند

اجازه نمیدادند. تعصبات بدرجه بود

که بر متقدمین قانون حکمیه و عقلیه که در

ترقی بدان است حکم زندیق و دهری

و طبیعی را میسگر و نه

اگرچه آغاز (نظام جدید) عسکری
 در سنه (۱۲۲۰) یعنی تقریباً یک
 پیش ازین اول بار در زمان
 (سلطان سلیم خان ثالث) وضع گردید
 ولی هیچ قرار و شباتی نیافتد تا زمان
 سلطان (محمود خان ثانی) که جدا
 سلطان (محمد خان فاکس) موجوده
 میباشند عسکری نظامی پر
 که در یک وقتی از فتنه‌ترین عسکرای
 دنیا شده و می‌شدند در اجزای
 خرابی‌باردی کار بودند. در زمان

سلطان مشا را یہ یکھلم مرفوع شدہ نظام جدید
عسکری قرار پیدا کر دو، حالانکہ در انوقت

نظام عسکری دولتہامی اور وپا بدرجہ
سر مشق جملہ عالم شدہ بود، و بسیار
از ممالک اسلامیہ از دست بر آیدہ
بود، و اور وپا بدرجہ اعلاسی ترقیات
صناعیہ و علمیہ حاصل شدہ بود۔

انہ ان عصر دولتِ علمیہ بہ ترقیات
عصریہ بدیہ اور وپا آغاز نہاد، زیرا
دید کہ بدون آن چارہ گذران با ہمسایگان
مکن نیست، در حالیکہ شکل حکومت عبادت

از یک پادشاه دیک وزیر بود و او ایرکانی
 تشکیل یافت . در زمان سلطان معتمد
 عبدالعزیز خان چنانچه عسکر برنی عثمانی
 تملک نمود . قوه بحریه عثمانیه نیز خوب تکلیف
 نظامها ، قوانین و ادایر رجال سیاسی و
 اداری عظیمی بوجود آمد . کتبهای متعدد
 بانند . کتب حریت ترقی گرفت . بعد از
 انقلابات عظیمه داخلی و خارجی ظهور نمود
 اسرافات بی اندازه سلطان منجلیش
 گردیده بعد از شش ماه سلطنت سلطان
 مرادخان خامس سلطان عبدالحمید خان ثانی

بر تخت سلطنت جلوس نموده و در روز اول
 جلوس خود اول امر و اراکین و اید و کلا
 و وزیرای دولت این بود: (برای
 درست ساختن حال دولت، و گرفتاری
 استقبال از ادرزیرا منیت به اتفاق تمام
 میباشیم. در نظر من اتفاق به هر وقت
 فایده است. اتفاق میباشد که از منیت
 و کلا آغاز کرده طبقه طبقه در زمین هر
 باید جایگیر شود. و امور دولت را نیز چنین
 نقطه متوجه باید نمود. و چون ترتیب این
 بجهت بر مقصد تأسیس دادن یک رابطه

زوال ناپذیری در ما بین خود شما جنسی میباشد
 از آنرو امید میکنم که شما نیز این نیت مرا
 بخوبی تلقی میکنید. بنابراین بر شما امر و توجیه
 میکنم که مسئله اتحاد در ادیان با شما فعلیه
 خودتان اثبات کنید.»

در نیوقت دولت علیه عثمانیه با ما
 یک شکل حکومتها می قظر را گرفته بود .
 و در ایر حکومتی و وجود جسم دولت را
 عینا مانند دیگر دولت‌های متدنه تشکیل داده
 بود ، مانند (مدحت) پاشای مشهور
 این
 یکند بی سیمایی این بود که نظارت و اختیارات نظارت بخانه دوازده

جسم بوده مالیه ما شصتین معدود و قوه عسکریه بریت
 و بحریه قدما نیکه بران بر پا و پنجه نامی مدافعه
 آن جسم بیست نام را تشکیل داد و بود. زیرا
 اداره این دایره تا بدست دیپلوماسها
 با علم و ذکا بود. افسر نامی بسیار قابل
 کتیب دیده با علم و فن و ارکان حربها
 مکل آنوقت و زمین را مالک بود.
 اما عصبانها (صربستان) و (قزاق)
 و دیگر جتتها می با قانها که به تحریک روس
 و دیگر دولتها می اور و پا از بسیار وقتها
 بر پاشد و بود دوام میورزید. محاربه

مشهوره فداکت آورده و اس آغاز نمود
 درین هنگام دولت عثمانیه بیک حال بسیار

درمانده بود. همه او را در پنا علی الخصوص

روس بجهت حال مضطرب نمودن عثمانی مضموم

نموده بودند. تنها دولت انگلیس بود که

با عثمانی معاشرت کردن میخواست. ولی

او هم از اجرائی این عاجز بود. درین محاربه

دولت عثمانیه مضطرب شد. فلاکت‌های

عظیمه نادرسی و مغزسی بر او وارد گردید.

چنانچه بسی مالک اند دست‌شان بواسطه

اجابت برآید، از دست خود سلطان

نیز بی ادبیت کاری و سخن پر در خنایح
 شده و مجلس مبعوثان بند شد و امور^ت
 دولت بدست یک چند اشخاص صیقله سلطان
 وزیر نفوذ خود در آورده بودند اقرار
 وقت و دولت عثمانیه بدرجه نهایت
 ضعف گرفتار آمد . قوه بحریه عثمانیه
 سر اسر معدوم گردید .
 مخالفه از دیگر جهت بهتر از اسطوخودوس
 و کتبها بر روی کار آمده پس از باب
 علوم و فنون و کتابهای علمی و فنی
 در گرفت مسئله معارف در زمان

خاقان شار ایله بدرجه ترقی یافت
 که هیچ یک قریه و دهی از مالک عثمانیه
 بی کتبها نماند و در ذکور و اناث طقت
 علم و فن بمنزول و رایگان گردید
 ولی قهر و تسلط پر خوف و بیم مستبد
 جلادانه مردمان قصر (سیلین) چنان
 یک کابوس بظلمی بر ملک و ملت
 انداخته بود که از ان علم و فن و فن و فن
 از ان کتب و ارباب دانش و سخن
 هیچ استفاده نمی شد . اور و پان غیر
 از انکه استفاده های عجیب و غریبی

از خوف در عجب پراد نام سرای ییلدیز
 در مالک عثمانیه میکردند رفته رفته به اینهم قناعت
 نکرده، مسئله شرق را بهانه گرفته قسمت
 کردن ترکیا را در مابین خودشان قرار
 دادند. و ابتدا قسمت را از (ماکدونیا)
 آغاز نموده بودند که دفعه از طرف جمعیت
 خفیه که بنام (اتحاد و ترقی) از بسیار
 قبایل تشکیل یافته بود. (مشهور لطیفیت
 و قانون اساسی) اعلان کرده دیده
 (سلطان محمد خان خامس) بر تخت سلطنت
 جلوس نمود.

اگر چه این انقلاب عظیم یک سکنه
 متوقتی در تصورات او در پیاد او
 آورد ولی بعد از آنکه کی دانستند که
 او تا فرصتی فوت کردند ترکیب از همان
 مقام شد این بیرون خواهد شد
 همانند همکار آغاز نهاده بودینا هر یک
 بلکریا و فقه تجزیه گردید، در این سر غیب
 در نه، بقا ز می، رود و دس، و اهل
 یک شور ستا خیزی بر این مالک بر پا
 گردید مصیبت دیگر بی اتفاقی است
 عثمانی شد که همه مسلمانان عالم ز در یک

گردابِ یأس و حزن پرانندیشه مستغرق
 نمود و در عین زمان همه مسلمانان را
 بر حرکات و مقاصد او در پایان آگاه و سید
 ساخت که چو را از یکدیگر خود سوال باید بکنند که
 (آیا چه باید کرد ؟)

حالا بگذرد سی بسوی (ایران) که

وسط جزیره است نظر کنیم ببینیم که :

ایرانیان آیا چه کردند ؟

ایران یک مملکتی است که از زمانها

بسیار قدیم دولت‌های بسیار بزرگی در آن

تشکیل یافته و بی‌شمار عجب و غریبی

پرورانیده است که در اینجا از احوال قدیم
 قبل از اسلام آن، و از سلطنتها مختلفه متشکله بعد
 از اسلام در آن بحث نیرانیم. زیرا مقصد
 تاریخ نویسی فی الجمله یک سوال استقیماست
 که از احوال کردن میخواهیم.

پیش از هر چیز یک نقطه بسیار

مدعیانی که در مناسبات عمومی عالم اسلام
 متعلق ایران جلب انظار وقت را میفایند
 و مسئله اتحاد و ترقی اسلام را تا بسیار
 زمانها به تعویق در انداخته است تا آنجا
 تفرقه مذہب است. جناب شاه

نمی شد. این است که این اشتقاق مذکور
 که صرف بر یک اساس پوشیده نمی بود
 یک نتیجه دیگری در پوشش استقبال نمی بود
 نشان در روز اول عصر و عصر
 تا به این وقتها هر آنقدر که طول می کشید
 و هر قدر از باطن ^{نشسته} بود که بسوزد و هر قدر از بیفتاد
 و تصنیفاتی که وجود آمد و هر آنقدر که
 و طبیعیاتی که بعمل آمد و هر آنقدر که
 و سیاسی که بخرج رفت همگی بر اساس
 ضد اتحاد و منی بر تفریق و تنقیص و
 تبعید از همدگر بنا و بنیاد یافت تا بدین

رسید که نصرت او دیو در احوام ایران
 افضلتر از سنی دانستند، و کذا لک
 عوام سنی شیعه را همچنان شنوا خفتند که
 حقیقتاً این یک مصیبت عظیم عالم اسلامی
 شده و میشود، اینکاش که آن
 اجتهادات نیز بر اساس جد و جهد،
 و شجاعت و شیردلی، و محنت و وطنیه
 و غیة مؤسس نبود، هزار افوس
 که آنهم نبود، افضل طاعات و عبادات
 سب و شتم بعضی گذشتگان هزار ساله،
 و نوحه کردن و زار زار گریستن مگر

برای واقعات بسیار الم انگیز جمع شده
شده می شد. آیا یک ملت قومی
که همه عمر خود را بیک ماتم و نوحه و گریه
بسر آرند در دلها می شان چنان یک
اش زنده گی قهر مانانه دلاورانه باقی
خواهد ماند ؟

خدا و انا و بنیاست که ما این ^{بنا} _{سجنا}
از تعصب بطریق طنز و طعنه نمیگوئیم. زیرا
بدین و مذہب کسی بیچکاری نداردیم
و ہم وقت تعصب و وطن باقی نمانده
چونکہ تشبہای طوہبا و تفنگها درخشد

بر روی کار آورند. و نیز خطا و قصوری
 که درین اثر ناچیزانه پدید بنظر خطا پیش
 خود عفو فرمایند. باقی از درگاه
 حضرت الهی جل عظمته توفیقات و
 سعادات و ترقیات و آگاہی همه
 برادران مسلمان خود را بنیای میکنیم

والسلام

دید سر محمد سراج الاخبار اصفهانی
 محمد علی





1192

901



MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY
ALIGARH

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

22/10

